

## پاسخی به نامه احمدی نژاد به رئیس جمهور آمریکا علی سالاری

در اخبار امروز آمده بود که احمدی نژاد به ریاست جمهوری آمریکا نامه نوشته است. گفتم خدا را شکرگویا مدعیان جنگ تمدنها و امپراطوری مذهبی، سودای حل و فصل مسائل فی مابین از روشهای متمدنانه را دارند. ولی اینگونه نبود، احمدی نژاد، رئیس جمهور سپاه پاسداران و بسیج ایران، در نامه بلند بالایی خود، بقول وزیر خارجه آمریکا فقط به کلی بافیهایی در زمینه "تاریخ، فلسفه و مذهب" پرداخته، افکار عمومی بین المللی - می بخشید! آناشبیستها، اسلامیستها، و چپهای جهان وطنی را - مخاطب قرار داده و به انتقاد از سیاست های آمریکا در ایران و خاورمیانه پرداخته است. افزون بر این، حضرت ایشان اظهار فضل فرموده خبر از شکست یکجای دموکراسی و لیبرالیزم، و حقوق بشر داده است (لابد ایشان حق دارد چرا که رژیم ایشان را به شورای جدید حقوق بشر راه نداده اند!) جل الخالق از این صداهای نا مأنوس در قرن بیست و یکم که از قبرهای تاریخی سر برآورده، افکار قرون وسطا را چنان حلوا حلوا می کنند که گویی کشف الاسرار کرده اند!!! برای لحظه ای با خودم فکر کردم که این شاگرد آخوند مصباح و نظرکرده امام زمان قلابی (که مورد تمسخر ایرانیان است و دانش جویان و جوانان ایرانی در داخل کشور به احمقی نژادش می شناسند) چه تلقی و ترجمانی از تاریخ ایران و حقوق بشر و دموکراسی و اصلا فلسفه و مذهب می تواند داشته باشد. اصلا مشکل اساسی این جماعت مگر با آمریکاست یا با مردم ایران؟

با این پیش زمینه، اصل نامه را در خیر گذاری ایسنا ملاحظه کردم. در این نامه احمدی نژاد رسالت الهی و جهانی خود را آشکار ساخته، روی دست ولی فقیه بلند شده، کم مانده اعلام ظهور کند که "امام زمان خودم هستم"!!! بعبارت دیگر به طرز مسخره ای، دست خود را رو کرده و مدعی خدا و پیامبران در امر سیاست شده است. او با فرافکنی آشکار و مخاطب قرار دادن افکار عمومی آمریکا و جهان! چشم خود را بر وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی داخلی ایران بعمد و بکلی بسته است. در کشوری که او به ریاست جمهوری آن گمارده شده، نه فقط پیروان سایر ادیان، که مخاطب او در این نامه اند، بلکه حتا مسلمانان مخالف و منتقد نیز، قربانی سرکوب سیستماتیک حاکمانند و از حقوق شهروندی بی بهره مانده اند. بدستی برای این جماعت مستبد، غیر منتخب و افراطی، منفور ملت در داخل و منزوی در خارج، توسل به فرافکنی هایی مانند دفاع از حقوق زندانیان گوانتانامو، و یا حقوق مردم فلسطین و عراق، جز وسیله ای در خدمت سرپوش گذاشتن بر تضییق حقوق شهروندی مردم ایران، نبوده است. عجا بر این بلاهت آشکار! چرا که از صبوری و بزرگواری مردم ایران شرم نمی کنند؟

نوشته احمدی نژاد بازتاب روان پریشی جماعتی کوچک از نظامیان در قدرت است که برای دست یابی به رویاهای مالیخولیایی امپراطوری اسلامی در قرن بیست و یکم، بلوغ فکری مسلمانان، مردم ایران، دانشجویان ایرانی و افکار عمومی بین المللی را به تمسخر گرفته اند. در این نوشته سعی می کنم که رد پای این جماعت افراطی، تمامیت خواه، او هامگرا و صد البته خطر ناک را، در گستره تاریخ تحولات ایران پی گرفته، جایگاه فکری و تاریخی آنها را تا حدی نشان دهم؛ بعنوان یک ایرانی از فرافکنی های بی پایه او تبری جسته، و بر نیاز مبرم مردم ایران به تحقق آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، آزادی مذهب و جدایی دین از دولت تأکید ورزم. امید است که روشنفکران و فعالان سیاسی ایرانی، هرکس، در هر موقعیتی و در حد وسع خود در این رابطه فعال شده و روشنگری نمایند.

نخست بجاست تا به جایگاه تاریخی این گرایش افراطی و قرون وسطایی در ایران اشاره رود. از نقطه نظر تاریخی، این جماعت مدعی ولایت مطلقه فقیه، یک جریان ضدتاریخی به تمام معناست، که محصول بلافصل تجاوز، اشغال و دخالت خارجی در هزار و پانصد سال گذشته، بوده و می باشند. در ربع قرن گذشته نیز، این رژیم مستبد و متحجر، تنها با اتکا به سرکوب مطلق مردم ایران، تغذیه از پول نفت، و پشتوانه حمایت خارجی توانسته است به حیات نامشروعش ادامه دهد. برای ادامه چنین حیات خائنانه ایست که حالا زیر فشار دموکراسی خواهی مردم ایران و جامعه بین المللی، قافیه را باخته و به فکر بمب اتم افتاده اند. چگونه و چطور ایرانیان و جهانیان می توانند به این رژیم مفرط در افراط گرایی، غیر پاسخگو و غیر شفاف اجازه مسلح شدن به بمب اتم را بدهند؟

بگذارید از گذشته های دورتر ماجرا را دنبال کنیم. حدود ده تا دوازده هزار سال پیش از میلاد، منطقه خاورمیانه و بویژه فلات ایران بلحاظ آب و هوایی برای کشاورزی مساعد گردید و بعنوان بخشی از "هلال حاصلخیز زمین" مهد انقلاب کشاورزی و کانون ظهور و رشد تمدن های قبایلی و قومی اولیه شد.

هگل تاریخدان آلمانی معتقد است که سرآغاز تمدن بشر از فلات ایران آغاز شده و بقول شرق شناس دیگر پروفیسور آردور پوپ، تمدن ایلامی ها در ایران، پانصد سال از مصری ها، هزار سال از هندی ها، دوهزار سال از چینی ها، سه هزار سال از یونانی ها و چهار هزار سال از رومی ها، جلوتر بوده است.

از سه هزار سال قبل از میلاد، وقتی شرایط آب و هوایی اروپا برای کشاورزی مناسب شد، منطقه خاورمیانه متقابلاً رو به خشکی نهاد. این امر موجب جابجایی های جمعیتی تازه ای شد که اینبار نه قبیله ای بلکه مهاجران قومی بودند. بسیاری از تمدن های منطقه، مانند تمدن باستانی شمال غرب هندوستان بدلیل کم آبی، رو به زوال نهادند. ولی ایرانیان با کشف صنعت قنات سازی توانستند با استفاده مناسب از آبهای زیرزمینی، در کوچهپایه های حاشیه کویرکنونی و دریاچه های پیشین، شهرهای باشکوهی بنا نهاده و به حیات پر رونق خود ادامه دهند. قوم آریا، متشکل از پارسها و مادها، در شرایطی به فلات ایران وارد شدند که اقوام ساکن این منطقه، پیش از آن، صاحب تمدن و مذهب و تاریخ بودند. بسیاری از کاریزهای قدیمی شهرهای حاشیه کویر ایران، کما اینکه بسیاری از آداب و سنن ایرانی، تاریخشان به دوران قبل از ورود آریایی ها به ایران برمی گردد.

بعلاوه، همزمان با ورود قوم آریا به فلات ایران، بسیاری از ساکنان پیشین، به جاهای دیگر مهاجرت کردند و منشأ ظهور تمدنهای دیگر شدند. رفته رفته، تمدن های قومی منطقه، از جمله ایلامی ها، آشوریها، بابلی ها، مادها، و پارس ها به نهایت اوج خود رسیده، هر کدام استمرار شکوفایی خود را در ناپودی قومی دیگر می دیدند. هنرکورش کبیر در این مقطع از تاریخ بشر اینگونه که به این سیکل ویرانگر و خامانسوز درگیری بین اقوام پایان داده، بنای حاکمیتی بر مبنای احترام به آزادی مذهب، خودمختاری اقوام، و جدایی دین از دولت را بنانهاد. در یک کلام، آزادی مذهب، جدایی دین از دولت، و فدرالیسم (سیستم خود محوری استانی) میراث کورش کبیرند و آمریکایی ها و غرب اگر این فنون حکمروایی را از کورش (که لوح فرمان او معروف به اولین اعلامیه حقوق بشر در موزه لندن است) یاد نگرفته باشند، حد اقل دو هزار سال بعد از او به آن نتایج رسیده اند.

میراث کورش، جانمایه اصلی هویت ایرانی برای مقاومت در برابر اشغال خارجیان، بویژه یک قرن تسلط یونانی ها بر ایران، بعد از حمله اسکندر، بود. بعد از یونانی ها، هر دو امپراطوری ایرانی پارتها و ساسانیان که هر کدام حدود پانصد سال حکم رانند، خود را وارث میراث کورش هخامنشی می دانستند. ولی در عمل بویژه پادشاهان ساسانی، بر میراث کورش، مبنی بر جدایی دین از دولت استوار نماندند و با اعلان آیین زرتشت بعنوان دین رسمی ایرانیان (مقارن با اعلان مسیحیت بعنوان دین رسمی امپراطوری رم در اروپای قرن چهارم میلادی) دوران افول تمدن باشکوه ایرانی، کما اینکه قرون وسطای اروپا، کلید خورد؛ چرا که تبعیض مذهبی، به تبعیض و محدودیت در سایر زمینه ها، منجمله تبعیض طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی راه برد و بستر نارضایتی، اعتراض و گسست درونی را هموار کرد که زمینه ساز حمله خارجی اعراب شد.

حمله اعراب، بزرگترین ضربه را بر هویت تابخه ایرانیان وارد آورد. درست است که اسلام منشأ خیرات زیادی برای قبایل متفرق و دائماً در حال کشاکش عرب بود. پیامبر اسلام، در زمان حیات خودش، آنها را متحد کرده و به استفاده از سنت های مرسوم عشیرتی، مانند انتخاب همسر از قبایل مختلف، توانست آنها را متحد کرده و به کینه های دیرین قبیلگی اعراب پایان دهد. ولی بعد از پیامبر اسلام، حتا از همان زمان خلفای راشدین، سیستم قبایلی به شکل تازه ای رخ نمود و مدعی زعامت اسلام شد. بطوری که از آن پس، دین اسلام، اساساً و عملاً توسط سه قبیله بنی امیه، بنی عباس و بنی هاشم، نمایندگی می شد. بعبارتی، اسلام بعد از پیامبرش، تحت رهبری موروثی سه قبیله عرب بود، و در آن دستگاه ارزشی قبیلگی و عربی، که جایی برای سایر قبایل عرب هم قائل نبود، به ایرانیان نیز، جز بعنوان موالی و غلامان حلقه بگوش، حقی تعلق نمی گرفت. بگذریم از اینکه ابواب جمعی متحجر همین احمدی نژاد، اکنون کشته شدن خلیفه سوم، که به ایران حمله کرد و ایرانیان را مسلمان و این آخوندهای حرام لقمه را تولید کرد، را بدست یک ایرانی، جشن می گیرند.

باید توجه داشت که در زمان حمله اعراب، فاصله تمدنی ایران با جامعه بدوی عربستان از زمین تا آسمان بود. ایرانیان، از بیش از هزار سال قبل از اسلام، به دین توحیدی و یکتا پرستانه گرویده بودند، و کورش هخامنشی با اتکا بر آن آیین توحیدی توانسته بود، با احترام به حقوق برابر اقوام ایرانی، بر اختلافات قومی و قبیله ای فائق آید. درست برعکس عربستان، مشکل اصلی و عامل شکست ایرانیان اساساً خود مذهب بود. خواست و نیاز میرم ایرانیان از آنروز تا به امروز، جدایی دین از دولت (نه جدایی دین از سیاست) و آزادی مذهبی بوده است و بس.

اسلامی که اعراب مهاجم با خود به ایران آوردند نه تنها هیچ کدام از این حقوق را برای ایرانیان به ارمغان نیاورد بلکه آثار تمدن ایرانی را ویران و سنت و فرهنگ و زبان ایرانی را دشمن داشت، و میراث کورش کبیر را به فراموشی سپرد؛ راهی که بی وقفه توسط ملایان متحجر حاکم بر ایران، که احمدی نژاد را بر سریر قدرت نشاندند، ادامه یافته است. اعراب اشغالگر اموی و عباسی، نه تنها مردم ایران را چپاول می کردند، بلکه آنها را مجبور به تغییر مذهب، و دست کشیدن از فرهنگ و زبان و آداب و سنن تاریخی شان می نمودند.

ایرانیان وطن پرست، با تمام توان و از هر طریق ممکن، به مقاومت در برابر اشغال و اجحاف خلفای عرب برخاستند. قیامها و شورش های محلی و مسلحانه زرتشتیان، مزدکیان، و مانویان از سیستان و خراسان تا آذربایجان، خاموشی نا پذیر بود. قیام های مختار و ابومسلم خراسانی، بابک خرم دین و مازیار نمونه های بارز این مقاومت های جانانه ایرانیان در مقابله با اشغال خلفای عرب بودند. روشنفکران و شاعران ایرانی مانند نظامی گنجوی، رودکی و فردوسی و عمر خیام، سعدی و حافظ و مولوی نیز با بکارگیری شعر و زبان فارسی، به احیای هویت، سنن و ارزشهای کهن ایرانی، همت گماشته، و مانع عربیزه شدن ایران و ایرانیان شدند.

ناگفته نماند که در میان سه قبیله مدعی اسلام (بنی امیه، بنی عباس، و بنی هاشم) ایرانیان احساس تقرب بیشتری به اولاد علی و بنی هاشم داشتند و بخاطر این حمایت ها بهای گزافی پرداختند، ولی اولاد علی و بنی هاشم هرگز حاضر نشدند از هویت قبیلگی و عربی خود دست شسته، و از پتانسیل مخالفت ایرانیان برای ساقط کردن رقبای خود، و بدست گرفتن قدرت بهره گیرند. مقایسه نمونه قیام امام حسین (ع)، با قیام مختار و ابو مسلم خراسانی گواه آنست که علیرغم اینکه همسر امام حسین ایرانی بود، ولی او در صدد استفاده از پتانسیل اعتراض ایرانیان بر نیامد، در حالیکه مختار با اتکا به جنگاوران ایرانی، توانست قاتلین امام حسین را از میان بردارد، و ابومسلم خراسانی با همت ایرانیان توانست بنی امیه را از میان برداشته و بنی عباس را روی کار آورد. جالب اینکه ابومسلم خود قربانی بی اعتمادی ناشی از ارزشهای قومی و قبیلگی بنی عباس شد. رئیس جمهور سپاه پاسداران ایران خود را نظر کرده امام زمانی می داند که خاندان امامت در زمان حیاتشان، حتی زمانی که تحت تعقیب خلفای اموی و عباسی، آنهم برای نجات جانشان به ایران پناه می آوردند، و علیرغم آنهمه امید و حمایت های مادی و معنوی، که ایرانیان نثارشان می کردند، (نمونه امام رضا)، در زمان حیاتشان حاضر نبودند از مشترکات قومی و عشیرتی خود با خلفای اسلامی دست شسته، به ایرانیان اعتماد کرده و به مدد آنان خلافت اسلامی را بدست گیرند. حتی سرداران ایرانی که آن زمان نمی توانستند مفهوم این اصالت ارزشهای قبیلگی و قومی امویان و عباسیان را درک کنند، خود بارها قربانی اعتمادهای بی جا و یکطرفه به خلفای عرب شدند. حالا احمدی نژاد و ابواب جمعی او که در پی کامل کردن رسالت به انجام نرسیده خلفای عرب، در دشمنی با تاریخ، فرهنگ و سنن مردم ایران، همگام و هم نظرند، با افکار و برداشت های بی پایه و بی مایه، در پی سوء استفاده از امام غایبی از خاندان هاشمی هستند که در زمان حیاتشان نیز اعتماد و اعتنایی چندانی به ایرانیان نداشتند.

گفته شد که مهمترین خیانت خلفای عرب، هویت زدایی از ایرانیان با سیاست عربیزه کردن ایران بود. میراث کورش، بویژه ارزشهای ماندگاری مانند آزادی مذهب و جدایی دین از دولت، که توسط ساسانیان زیر پا نهاده شده بود، با تسلط اعراب به فراموشی سپرده شدند. ایرانیان، بعد از نامیدی و نارضایتی از مدعیان مذاهب دولتی، اعم از زرتشتی و اسلامی، شکننده تر از پیش، به دامن کشمکش های ایلی و قبیلگی فروغلتیدند. بطوریکه بعد از پایان تسلط اعراب، تا حمله مغول، عموماً شورشیان ایلی و قبیلگی، حاکمان نقاط مختلف ایران بودند. در زمان حمله و اشغال مغولان، عنصر تعیین کننده در مقاومت ایرانیان، دیگر مذاهب باستانی ایرانی نبود. بلکه ایرانیان با اتکا به برداشتی متفاوت از تشیع که موبد ارزشها و سنت های باستانی آنان نیز باشد، در واقع بدنبال هویت گم شده تاریخی خود بودند، تا با تمسک بدان، خود را از اعراب و مغولان متمایز سازند.

بعد از حملات خونین و بی رحمانه تیمورلنگ، و ترکان قویونلو و آق یونلو، صفویان بار دیگر بطور رسمی به شیعه گری دولتی پرداختند. پادشاهان صفوی، در مقابل هجوم و تجاوز امپراطوری عثمانی، که مثل ولی فقیه کنونی، و نوچه اش احمدی نژاد، مدعی رهبری تمام مسلمانان جهان بودند، از طرفی می خواستند هویت و مذهب ایرانیان را متمایز ساخته و بهانه نفوذ و اشغال مجدد ایران را از عثمانی ها بگیرند. دیگر اینکه آنها فکر می کردند که با گسترش شیعه گری می توانند بر اختلافات ایلی و قبیلگی ایرانیان، بدون احترام به حقوق

آنان، فائق آیند، حال آنکه خلفای عرب در بیش از دو قرن اشغال ایران، در این کار ناموفق ماندند. از طرف دیگر، شیعه گری دولتی صفویان، درست در زمانی رخ می داد که اروپا، در مسیری کاملاً متفاوت، در آستانهٔ رنسانس مذهبی و جدایی دین از دولت قرار داشت. آری! دو دورهٔ طولانی اشغال ایران، توسط اعراب و مغول ها، و جنگ های ایلی و قبیلگی متعاقب آن، هویت ایرانی را بکلی دگرگون ساخته و رشد تاریخی جامعهٔ ایران را، در مقایسه با رقیب پیشین، یعنی اروپا، نه تنها متوقف، بلکه کاملاً به عقبگرد، و تکرار همان اشتباه ساسانیان در قرن چهارم میلادی، وا داشته بود.

نهایتاً پادشاهان شیعه گستر صفوی نیز، راه بجایی نبردند، و بار دیگر، جنگهای قبیلگی بر سر قدرت آغاز شد. جنگاوران ایلی مانند محمود خان افغان و نادرشاه افشار، فتحعلی خان زند و آقا محمد خان قاجار هر کدام از سویی، و با بی رحمی های غیر قابل وصف، برای بدست گرفتن قدرت، خونها ریختند، و ویرانی ها کردند، چشمها از حدقه در آورده و جان مردم را بلب رساندند. اینگونه بود که مردم ایران، باز هم عاصی از بیداد و خونریزی های تکراری و خانمان بر باد ده ایلی و قبیلگی، راهی جز پناه جستن بدامن مذهب نمی یافتند. آخر مگر نه اینکه پیام مشترک رسالت تمام انبیاي توحید از آغاز تا پایان، خاتمه دادن به همین اختلافات و دعوای قومی و قبیلگی و ایجاد وحدت اجتماعی عالیتر بوده است.

در دوران قاجار تمایلات ایلی و قبیلگی و اتجاع مذهبی، یعنی شاه و شیخ، دست بدست هم دادند. بویژه که در این دوران، خلفای عثمانی از علمای شیعهٔ ساکن نجف، برای تأثیر گذاشتن بر پادشاهان قاجار، و تضعیف ایران بهره می جستند. جنگهای ایران و روس، در واقع، به تحریک آخوندهای مرتجع شیعه در دوران قاجار، مثل جنگ ایران و عراق به تحریک خمینی، بر مردم ایران تحمیل و با شکست ایرانیان، باعث منضم شدن بخشهایی از خاک ایران به روسیه شد. خیانت آخوند ها به ایران در برافروختن جنگهای ایران و روس، دوباره ایرانیان را از آخوندها بیزار و متنفر نمود. با این تجارب بود که ایرانیان بیش از صد سال پیش، بمنظور خلاصی از استبداد شاه و ارتجاع شیخ، بمنظور برقراری حاکمیت مردم، قانون، آزادی و عدالت، انقلاب مشروطه را خلق کردند.

پیشگامان و رهبران آن انقلاب، آخوند مرتجع و پدر فکری خمینی و احمدی نژاد، یعنی شیخ فضل الله نوری، که بدنبال حکومت مشروطه، از نوع ولایت فقیه کنونی بود، را مجازات کردند. روشنفکران انقلاب مشروطهٔ ایران، مانند پدران انقلاب آمریکا، تحت تأثیر فلاسفه و پیشگامان فکری انقلاب فرانسه بودند. از طرف دیگر، انقلاب مشروطهٔ ایران همزمان بود با گسترش نفوذ انگلیس و روس در ایران. این امر بویژه بعد از کشف نفت جنوب، که حق بهره برداری از آن، طبق قرارداد داری، به انگلیسی ها واگذار شده بود، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. اینگونه بود که بعد از جنگ جهانی اول و از هم پاشیدن امپراطوری عثمانی، وقتی روسها و انگلیسی ها، بدلیل رقابت بین خودشان، فشار آمریکا و نیز مقاومت مردم ایران، قادر به ادامهٔ اشغال و مستعمره کردن ایران نبودند، سیاست راه بردی دیگری، برای ناکام گذاشتن انقلاب مشروطه، و به تعویق انداختن جنبش آزادی خواهانه و استقلال طلبانهٔ مردم ایران، در پیش گرفتند. روسها در بخشهای شمالی، مدعی حمایت از جنبشهای جدایی طلب قومی از کردستان و آذربایجان و مازندران گرفته تا خراسان بودند، و انگلیسی ها بار دیگر، در پی اتحاد شاه و شیخ برآمده و حمایت از روحانیون مرتجع و متحجر را برای دامن زدن به تفرقهٔ مذهبی، و کنترل شاه خود گمارده، در دستور کار قرار دادند. نتیجهٔ نامیمون حمایت از گسترش جنبشهای تجزیه طلبانه و جمهوری خواهانهٔ منطقه ای توسط روسها، و نیز حمایت از شاه و شیخ توسط انگلیس، باعث بر باد رفتن دستاوردهای انقلاب مشروطه شد. استعمارگران، مردم ایران را به مرگ گرفتند تا به تب راضی شوند. اینگونه بود که اکثریت ایرانیان و بسیاری از روشنفکران آن زمان، برای حفظ تمامیت ارضی کشور و باز گرداندن امنیت، و کوتاه کردن دست تجزیه طلب روس و ارتجاعی انگلیس، رضا خان میر پنج را، حمایت کردند.

بی سبب نیست که بسیاری از ایرانیان، هنوز انگلیسی ها را در سربر آوردن آخوندها و وضعیت کنونی حاکم بر ایران مسئول می دانند و آیت الله ها را ساخت انگلیس، و رادیوی دولتی بی بی سی را آیت الله بی بی سی نامیده اند. درست مانند سیاست آمریکا در حمایت از اسلاميون بنیادگرا علیه اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، که با عث سر بر آوردن طالبان و القاعده شد. با این تفاوت که آمریکایی ها احتمالاً آنروز به پیامدهای حمایت از اسلام گرایان واقف نبودند و یا حد اقل آنها دست کم گرفته بودند، حال آنکه انگلیسی ها، در مقابله با عثمانی ها، کارایی استفاده از تاجر مذهبی، برای سقوط و تجزیهٔ ملت ها را، بخوبی می دانستند.

خوشبختانه هم شیعه نوع ایرانی و هم قبایل ایرانی دست آخر حاضر نشدند این درخت تناور و کهنسال تمدن بشری را قربانی مطامع توسعه طلبانه استعمار کهنه روس و انگلیس نمایند. حد اقل بر این بینه تاریخی باید گواهی داد، همانطور که جنگاوران ایلی و قبیلگی بعد از آسودن از کشتارها و غارتگری های اولیه، به هویت ایرانی خود باز می گشتند، روحانیون متحجر شیعه حاکم بر ایران نیز که احمدی نژاد را بر مردم ایران گمارده اند نیز، بعد از بجا گذاشتن پرونده ای سیاه از جنگ و سرکوب و کشتار، دست آخرو البته خیلی دیر، چاره ای و پناهی جز مدد گرفتن از هویت ایران و ایرانی نخواهند یافت. بعنوان مثال، نخستین برندگان و برآیندگان کودتای بیست و هشت مرداد سال هزار و نهصد و پنجاه و سه میلادی علیه دکتر محمد مصدق، بنیادگرایی اسلامی، یعنی خمینی و خامنه ای و نوچه مصباح یعنی همین احمدی نژاد بوده اند، اینرا همه آشنایان به مسائل منطقه، از جمله نلسون مندلا، رئیس جمهور فقید آفریقای جنوبی، تصدیق کرده و گواهی داده اند. حالا احمدی نژاد گویی مخاطبینش را کر و کور و بی اطلاع پنداشته، بمنظور عوام فریبی، مدعی مصدقی می شود که امامش یعنی خمینی در حق او گفته بود "از اسلام سیلی خورد". اگر آن سیلی خوردن مایه افتخار است، زبیده تر بود تا احمدی نژاد در نامه اش، به نیابت از طرف خمینی و خامنه ای، که ماحصل تاریخی آن کودتا بوده اند، از رییس جمهور امریکا، تشکر می کرد!

به بیانی دیگر، جریان ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران، که به احمدی نژاد انجامیده است، محصول سیاست های دو ابر قدرت در دوران جنگ سرد نیز بوده است. طی دوران جنگ سرد، از طرفی روسها در پی منضم کردن ایران به بلوک شرق بودند و متقابلاً شاه، به پشتوانه حمایت امریکا، به بهانه مقابله با نفوذ کمونیسم، با منحل کردن احزاب سیاسی، فضای سیاسی کشور را بطور کلی بسته، مترصد توسعه اقتصادی و مدرنیته اجتماعی بود. در فقدان احزاب سیاسی آزاد، آلترناتیو دموکرات و جامعه مدنی، تنها آلترناتیو ممکن، که فرصت رشد یافتند، همان تشکل های سنتی روحانیت بودند. اینبود که بعد از بسته شدن فضای سیاسی کشور، شبکه سنتی روحانیت بر هبری خمینی، بمثابه تنها آلترناتیو ممکن سیاسی برای رژیم شاه، امکان ظهور و غلبه یافت.

در صورت شکست شبکه روحانیت، کدام حلقه اجتماعی فرصت ظهور و رشد می یابد؟ پیوندهای اجتماعی بشر بترتیب حول شبکه فامیل، ایل و قبیله، قوم و نژاد، مذهب، ایدئولوژی، و دموکراسی شکل گرفته اند. بنابراین نا امیدی مردم از شبکه روحانیت باعث می شود که توده مردم به یک حلقه پایین تر اجتماعی یعنی تقویت فامیل و ایل و قبیله روی آورند. این گرایش فامیلی، ایلی و قبیلگی، در درون حاکمیت ولایی، که پایه های اعتقادی آن از هم گسسته است، نیز رخ نموده و بواقعیت پیوسته است. این پدیده از طرف دیگر، به برافروخته شدن آتش کینه و درگیری های ایلی و قبیلگی و قومی در سراسر ایران انجامیده است؛ واقعیتی که بار دیگر تمامیت ارضی ایران را در معرض خطر قرار داده و آخوندهای حاکم فاقد درک این فاجعه تاریخی اند. متقابلاً افسار روشنفکر، تحصیل کرده و نخبگان کشور، از هر فامیل و قبیله و قوم و مذهب و ایدئولوژی، بدنبال پیوندهای نافی تبعیض قومی و مذهبی و ایدئولوژیک، یعنی تحقق دموکراسی، رسمیت یافتن موازین شناخته شده حقوق بشر، گسترش جامعه مدنی و تضمین حقوق شهروندی برمی آیند.

احمدی نژاد در نامه اش به رئیس جمهور امریکا، آنجا که شکست دموکراسی و حقوق بشر و لیبرالیزم را یکجا اعلام می کند، بدرستی نشان می دهد که درس رک گویی و تحجر را از استادش، مصباح یزدی، بخوبی فرا گرفته است. چرا که ادعاهای او، نظرات و آرای ولی فقیه رژیم، یعنی خامنه ای و رئیس جمهور قبلی یعنی خاتمی، که حد اقل از دموکراسی اسلامی دم می زنند، را نیز به چالش طلبیده است. احمدی نژاد با رد علنی و بی پرده دموکراسی و حقوق بشر در واقع خود عدم مشروعیت رژیم ولایی را گواهی داده و مهر کرده است، متقابلاً به مشروعیت مبارزه مردم ایران برای تغییر این رژیم و برقراری دموکراسی و حقوق بشر مهر تأیید زده است. او بخوبی گواهی می دهد که این رژیم با دشمنی آشکارش با دموکراسی و حقوق بشر، خطری جدی برای صلح منطقه و ثبات بین المللی می باشد. او به همه هشدارهای ایرانیانی که معتقدند این رژیم در صورت دستیابی به سلاح اتمی، حد اقل از جامعه بین المللی باج خواهی کرده و مردم ایران را بیش از پیش سرکوب خواهد کرد، مهر تأیید می زند.

دفاع احمدی نژاد از زندانیان گوانتانامو، در شرایطی که وزرای کابینه اش، مانند وزیرکشور و اطلاعات، در شکنجه و قتل عام زندانیان سیاسی ایران مستقیماً دست داشته اند؛ در شرایطی که رژیم او بطور سیستماتیک حقوق شهروندی مردم ایران را نقض می کند؛ در شرایطی که او علناً با اعلامیه جهانی حقوق بشر مخالفت می ورزد؛ محلی از اعراب نمیابد و هیچ کودک دبستانی ایرانی را نیز نمی فریبد. دفاع از زندانیان گوانتانامو و مردم عراق و فلسطین زبنده مدافعین حقوق بشر در سراسر جهان است. آنها که بطور همزمان به نقض

سیستماتیک حقوق انسانی مردم ایران، بویژه روشنفکران و نخبگان ایرانی، دیروز اکبر گنجی و امروز رامین جهانگل، دیروز با اعدام حجت زمانی و امروز با اعدام ولی الله فیض مهدوی، بشدت معترضند.

امام چهارم شیعیان می گوید، خدا را شکر که دشمنان ما احمقند، حالا خدا را شکر که احمدی نژاد اهل تقیه نیست! دیگر کسی لازم نیست ثابت کند که این جماعت نامشروعند، چرا که با دموکراسی و حقوق بشر مخالفند؛ خودشان رسماً و علناً آنرا اعلام کرده و بدان افتخار هم می کنند! لازم نیست کسی ثابت کند این جماعت چرا برای صلح و ثبات منطقه ای و بین المللی خطرناکند. احمدی نژاد در این نامه با ادعای رسالت الهی بخوبی گواهی می دهد که به هیچ مرجع داخلی و بین المللی زمینی پاسخگو نیست.

در آخر، جهت اطلاع نه احمدی نژاد، بلکه آنها که هدف تبلیغات ارتجاعی اویند، این نکات را باید خاطر نشان نمود. درست است که جامعه آمریکا و رئیس جمهور آن، ای بسا مذهبی تر از ایران و رئیس جمهور غیر منتخب آنند. ولی بقول مرحوم شهریار "فلل هندي سياه و خال مهرويان سياه، هر دو جانسوزند، اما این کجا و آن کجا"! آمریکایی ها در شرایط احترام به آزادی مذهبی و جدایی رسمی دین از دولت مذهبیند، در ایران تحت حاکمیت رژیم ولایی چطور؟ آیا غیر از اینست که حاکمان ایران مدعی دین و متقابلاً اکثریت مردم ایران از هر چه دین و مقدسات است بیزار و متنفر شده اند؟!

انتقاد های زیادی بر سیاست آمریکا در زمینه رعایت حقوق بشر وارد است، ولی این انتقادات از طرف کسانی پذیرفته است که خود به حقوق بشر باور داشته و بدان پایبند باشند. این حرفها به قامت ریاست جمهور بسیجی که خود ناقض رسمی و نافعی علنی حقوق بشر است نمی زبید، بقول معروف "ز غاله به دیگ میگه تهت سياه".

سیاست آمریکا در رابطه با اسرائیل و عراق قابل انتقاد است، بخاطر اینکه به رشد بنیادگرایی افراطی و حاکمیت آلترناتیو دست پخت آخوند های حاکم در تهران انجامیده است... جناب رئیس جمهور ولایی، نمک شناسی چرا!

از سیاست مهرورزی حضرت ایشان، قسمت دانش جویان آزادیخواه و دموکراسی طلب ایرانی و استادانشان جز محدودیت روزافزون، محرومیت از تحصیل و زندان و شکنجه، نصیبی نبوده است... چشم در چشم دانشجویان ایرانی، آآ... دروغ چرا؟

مردم ایران بیش از حق دستیابی به انرژی و بمب اتم، مستحق دستیابی به آزادی و دموکراسی و حقوق بشرند، همان پرنسیب ها و ارزشهایی که رژیم اسلامی و در این نامه، رئیس جمهور آن، علناً و رسماً با آنها مخالفت و دشمنی می ورزند. این رژیم و سردمداران غیر انتخابی آن هرگز نمایندگان مردم ایران نیستند. جامعه بین المللی و دموکراسی های شناخته شده غرب و آمریکا هرگز نمی توانند و نباید به رژیمی که مدعی رسالت الهی است و به مردم خود و جامعه بین المللی وقعی نمی نهد، اعتماد کنند. دموکراسی های غربی هنوز تجربه قرون وسطایی حاکمیت مدعیان خدا و پیامبران الهی را از یاد نبرده اند. آنها خونها و بهای بی کرانی در جنگ های سی ساله مذهبی و جهانی اول و دوم برای خلاصی از حاکمیت الهی کلیسا و استقرار دموکراسی پرداخته اند و محتاج درس آموزی از یک حزب الهی افراطی، متوهم و بی سواد نیستند.

جناب رئیس جمهور پاسدار بسیجی، مردم ایران، افکار عمومی و جامعه بین المللی با شما بر سر دو کلمه اختلاف اساسی و لاینحل شده دارند: پاسخگویی و شفافیت. بخواهید یا نخواهید، مردم ایران و جامعه بین المللی شما را ملزم و مجبور به پاسخگویی و شفافیت خواهند کرد... بگذار تا صبح دولت آزادی و دموکراسی بدمد، این هنوز از نتایج سحر است! هر چه مستحکم تر باد اتحاد مردم و روشنفکران و نخبگان ایرانی با جامعه بین المللی برای فشار آوردن بر رژیم حاکم تا تحقق آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در ایران.

چهارشنبه، 10/05/2006

G alisalari@hotmail.com

(قابل توجه دوستانی که این سلسله مقالات را دنبال می کنند، می توانید نوشته های مرا در وبلاگ "گذار به دموکراسی" به آدرس: <http://www.gozarbedemocracy.blogspot.com> دنبال کرده و در بخش کامنت نظرات موافق و مخالف خود را بیفزایید.)